

قطعه

آنکسی را بستاید که اندر همه عمر
بهر آسایش مردم قدمی بر دارد
لیک مرد آنکه نگرده دل او هرگز شاد
مگر از خاطر کس بار غمی بردارد.



مردم ایران بفکر کار فتانند
لیک نکردند هیچ کار اساسی
چون همه از دست کار خویش بدادند
پای نهادند در امور سیاسی
پایه عزو شرف بچرخ نهادند
مردم آزاده از وظیفه شناسی

ادیب نیشابوری

در شماره نخستین از هفتمین سال مجله محترمه روح بخش
ارمغان صفحه چند در ترجمه فقید خراسان استادنا الاعظم و التحریر
المعظم (ادیب نیشابوری رحمه الله) بقلم یکی از دانشمندان مبارک
پژوه دیدار کردم و از آنجا که من بنده شش سال متوالی خوشه چین
آخر من دانش بودم و بطور کامل از مجاری حالات استاد اطلاع یافته‌ام
جمله چند بنام احیای مراسم استاد تلفیق نموده و بمجله محترمه ارمغان
ارسال داشتم!

ادیب نیشابوری - اسمش میرزا عبدالجواد در بلده نیشابور
سال هزار و دوست و هشتاد چهار (۱۲۸۴) هجری متولد گردیده
و پدرش (که موسوم به ملا حسن و شغلش دهقانی و زراعت بوده)

از آنجا که فرزندش منحصر بفرد بود محبت بی نهایتی بالنسبه بدو ظاهر میساخته تا بدان حد که چون خود از حلیه فضل عاری بوده (حتی از سواد فارسی) تحصیل مواد دانش را هنگام بلوغ فرزند عزیزش برای او زحمت ورنج فوق العاده تصور میکرد و از اینراه استاد را از اشتغال بتحصیلات منع همیکرد تا آنکه بواسطه میل فطری و عشق واقعی بحقایق استاد مرحوم با نهایت جدیت [با وجود عارضه که هنگام صباوت از اثر آبله بجهان بینش طاری شده بود] بکوشید و حائز بهترین درجات وجودی گردید

استاد مرحوم در استخراج مطالب مشکله بدون معاونت پرورنده بشخصه متکفل میگردد خود قفل میفرمود که چون شبانه مشغول مطالعه میشدم چندان مستغرق لجه مطالب گشتمی که بسا شدی خواب بیچشم راه نیافته وترنیمه گنجشگان بامدادان مرا بخویشتن آوردی!!

ادیب نیشابوری - سالک مسالك عرفان و بمشرب صوفیه مایل بود و غالباً غمگین بنظر می آمد چه در سن سی و پنج (۳۵) سالگی از آنجا که شیوه متذوقین است و عادت طالبین حقیقت چنین . دل بمظهوری از مظاهر جمال باخته و تیر عشق مشوقی حبیب الله نام که از اهالی تیریز بود کارش را ساخته اینرابطه حقیقه اسباب ترقی و تعالی معشوق در مدارج دانش گردید - پس از چهارسال يك اجل بر معشوق بتاخت یکباره نقد هستی باخت و چای در نشأ جاوید ساخت شبانه اینخبر که باستاد فقید رسید استماعش را توان نبود بقراری آغاز نهاد بامدادان از اثر استماع آنخبر وحشت اثر شب دیجورش از سیاهی سفیدی گرائید و سواد محاسنش بیاض مبدل گردید !! عشق از این بسیار کرده است و کند !! چنانچه در ضمن اشعارش بدان قضیه (مرگ معشوق) اشعار فرموده و گفته

فلاخیر فی الدنيا و طیب نسیمها

و لا فی لقناء الناس بعد حیبی

و نیز در غزلی گفته

حیبی نقضت عقود العهود الخ . الخ . الخ . (۱)

و نیز در مطلع چکامه پارسی فرماید

بیمار و غریب من تبار حیبیم من ایچرخ ادیم من

زین بیش میازارم

(۱) اشعار استاد مرتب است از تازی و پارسی = من بنده نگارنده که ذراوان شبان آتروخوم که مشغول استفاده بودم باشاره ایشان اشعار پارسی را جمع نموده و ذیوالی مرحمت بساختم که فریب بشکزار مخبر است و اکنون در خراسان در بیان حرکت آتروخوم است و اینک جز آن یک نسخه بطور کمال نسخه دیگری بدان گونه یافت نگردد آنچه در دیوان نوشته شده منحصر باشعار فارسی استاد است ولی چند فقره اشعار تازی که فرموده در دیوان نگاشته نیست و خوش بختانه جمله کلمه از آن در حافظه نگارنده باقی مانده که اینک هدیه مبارک پروران را مینگارم - قال ره یمدخ بلدة نيسابور -

دست راست نيسابور و جديتها مقاماً گريماً فيه خير الملاحق
 ترا باطنع الارض كاشاه ربه و باقي البلاد عندنا كالياناق
 قال في هوضع آخر

بمان بلقناه كل يوم لي عيد يينا من بلهياه لي العيد سعيد
 فوجدت قبلة علي عبدك ذا صيرت له العيش مدى الدهر رغيد
 و قال ايضاً -

ان الذي يجمع الاموال مدخراً

لمن سواه قريب منه اوفائي

كعب يصيد و يستبقي فريسته

من غير اكل فلما ادواه من داء

او قال في غلام اسمه حيبى -

من ينطق لحنه ثم كى ابعث

بنفسى فارسی ککما کا .

ولكن اقل منه حظوظ بختى

له فى جفونى جد كثير

اذا صحفته تلقاه تحنى

مليح باسمه بچيا فو آدى

ادیب نیشابوری - نه تنها در علوم ادب (که دوازده رشته است) کامل بود بلکه در حکمت الهی و طبیعی نیز مهارت تامه داشت و غالباً در آراء و مذاهب تابع حضرت صدرالمطلبین شیرازی بود و در نجوم و هیئت قدیم و حساب و جبر و مقابله و هندسه به آئین پیشینیان حظی وافق دارا و در طب علمی و فقه و اصول و علم حدیث و رجال بهره کافی داشت و از موسیقی نیز جمله با خبر و با الجملة با کثر از علوم متعارفه در عصر خویش ید طولی و مقامی عالی را خایز بود حافظه خدادادش شگفت آور چنانچه در هنگام تدریس مقامات ابوالقاسم محمد حریری در هر ورق قریب هزار شعر تازی و پارسی شاهد مقام آوردی و این خود نه مبالغه بل عین حقیقت است

عادتش عقت مراوده با مردم بود و در این اواخر که یگانه نصیح شیوای سخن سرا مرحوم شاهزاده ایرج میرزا (جلال الممالک) بخراسان مشرف شده بود استاد با شاهزاده رابطه تامه پیدا کرده غالباً در روزهای تحصیل شاهزاده بخدمت استاد مشرف و در ایام تعطیل استاد بمنزل ایشان تشریف می برد و جز با شاهزاده با دیگری اعم از اعیان و غیر هم بدینگونه مراوده نداشت

اوقات ملاقات استاد منحصر بصبحها و از دو بیروب تا دو از شب گذشته بود هر کس میخواست در آن اوقات بملاقاتش نفاذ میشد و جز در اوقات محدوده مزبوره کسی غیر شاهزاده ایرج میرزا اجازه ورود و تحصیل تشریف نداشت و اگر کسی در غیر وقت قاصد خدمت شدی مانند دعای بی اثر نوید باز گشتی -

استاد در مدت شصت و یکسال عمر بهیچوجه در صدد زواج بر نیامده و تمام دوره حیات به تبعیت حقیقه پیکتائی و تجرد بسر میبرد و غالباً در این مسئله بشعر فیلسوف تازی (ابوالعلاء المعری) تمثل میجست که -

اگر چه در خراسان شعرای بسیار (چه آنانکه وداع حیات گفته اند از قبیل مرحوم ابوالحسن میرزا شیخ الرئیس قاجار و مرحوم حاجی میرزا حبیب الله مجتهد و خرم و صفای اصفهانی و مرحوم حاجی میرزا نصرالله مجتهد و چه آنانکه اکنون در قید حیاتند چون سرانی پور سعدی و سالک بهیقی و میرزای نادری و غیرهم) معاصر با استاد فقید بوده اند لکن تمامی آنها اقرار ببرتری استاد داشته و در همه حال او را بر خویش از هر حیث مقدم موشمردند

شیخ الرئیس قاجار وقتیکه اینفzul استاد را شنید - که

ما صوفیان صفا از عالم دگریم
عالم تمام صور ما و اهب الصوریم

رتدان بیسرو پا دست آزمود خدا
فرمان ده قدریم فرمانروای قضا

اواصل واصل اصیل باطل و ظل ظلیل
ما فرغ و شمیریم اویم و قلمرو نیل

تا آنجا که گوید

مستقلن فعلن مستقلن فعلن
ما بر خلیل سریم در قبض و بسط سخن

عین عبارت عیخ است که با استاد فرمود (همانا از اتیان بمنثل عاجزم) ادیب نیشابوری - در آغاز شاعری تابع سبک حکیم قآنی بوده و گاهی بتضمین اشعار وی میپرداخته چنانچه گوید

در زمستان بشبستان زی خوش باستان
داد بهتان را از عارض ساقی بستان

تا آنجا که گوید -

جدی آمد گزک می راده ران حمل
(گزک بمعنی مژه است) ای تورا چهره بهاران و دو گیسو خیزان

گر همی خواهی می خورد بدستور حکیم

(از سحر کم کم و دم دم خور می تابشا
وز عشا من من و دن دن خور تا وقت اذان)

ور همی رای ادیب الکل فی الکل خواهی
گوش شو گوش زیبا تا سرو بشنو فرمان
باش همواره فرو درخم چه روز و چه شب
پای تا سر همه در خوردن می باش دهان

پس از چندی سبک مذکور را تارک و پیروی سبک شاعر عارف (۱)
متأخر (صفای اصفهانی) را مینموده چنانچه فرماید

منکه یا بست دام بلایم دست فرسود رنج و عنایم
پادشاه زمین فنایم خسرو آسمان بقایم
من همان شاهبازم که نبود جز بر اوج حقیقه مجازم
گرچه در چشم خود بین زاهد چون حقیقه بسی بی بهایم
گاه در صورت وحدت آیم گاه در کسوت کثرت آیم
چون نیارم بهر کسوت آیم منکه مرآت گیتی نمایم

(۱) صفای اصفهانی - معاصر با ادیب نیشابوری و در شاعری
دارای مقامی بلند و مرتبه ارجمند بوده است اگرچه اشعارش مدون
نشده و چنان پندارم که دیوانش بکلی از بین رفته باشد لکن چند غزل و
قصیده از او را که من بنده نگارنده از ادیب نیشابوری شنیده و محفوظم
انشاء الله باجملی از شرح حالش بد آنسان که استاد نقل میفرمود
بعد خواهم نگاشت !!

و نیز این قضیه ام استماع افتاد که دیوان کامل صفای اصفهانی
بخطی خوش در دستگاه آقای (قوام السلطنه) موجود و هنگامیکه
ایشان در خراسان بوده اند بوسیله انگوهر گران بهارا بدست آورده اند از
اینرو بمعارف پرورانی که با آن مقام رابطه دارند لازم است که بانهایت
جدیت آن فریده را درخواست کنند و در صدد انتشار آن برآمده تا نام
نامی آن شاعر عارف در زمره مجهولات نماند

یارب دعای خسته دلان مستجاب کن . . .

گاه در کعبه گه در کلیسا گاه مؤمن دگر بسازه ترسا
 فن بهز مذهبی زشت و زینا گر چه بیگانه ام آشنایم
 گاه در وادی فنی شیدا گاه در ضلع انبات ذروا
 گاه خواب صحرای الا گاه حواس دریای لایم
 هر چه کرد آن دوزلف نزه کرد کرد و گارم گره در گره کرد
 گاه زنجیر و گاهی زره کرد آفتاب ز شهنای قوایم
 عیسیم بر منبر بلندم داروی درد هر درد مثلتم
 زرد هشتم خداوند زندهم موشیم پیر دست و عضایم
 نپس فی طلیعاتی سوی هو فاخته وار چندی بگو گو
 یاوه هر سو مپوی ای خدا جو من خدا من خدا من خدایم
 این همه بیده زان خانی نیتت جز منتض طبع آزمائی
 و زنه آتدر شمار گدائی من هتان باستانی کدام
 مردی از مردم شاد یا خم (۱) بینوای از آن مرز و کاخم
 تنگدل زین جهان فراخم رفتنی زاین سنجی سرایم
 از اول پیشه ام بتدگی بود بتدگی بود و پایدگی بود
 بخویم از دست شرمندگی بود بر همانست ستوار رایم
 و نیز در قسمتی از اشعار خویش سبک جلال الدین رومی را
 بیروی نموده چنانچه گوید

من از پس صد پرده پیدا و پدیدارم

درویشم و سلطانم می خوارم و هشیارم

هر آن مبینم من برهان متینم من جبریل آمینم من

تر گنبد دوارم

در این اواخر یگسره تابع سبک ترکمانی گردیده و بوتیره
 فرخی و سایر اساتید عصر مقدم شعر سرآئی نیک کرد و سبب اختیار
 این سبک محاوره با صید علیخان درجزی بوده و این دو باستقبال یگدیگر

شعرها سروده اند چنانچه این دو شعر از ضمیمه غلیخان بیادگار است
در جامه سیاه بین آن دو هفته ماه
عروسید اگر ندیدی اندر شب سیاه
انتان شنیده که بود در لباس ~~سحر~~

یا دیده ثواب پس ظلمت گناه
مرحوم ادیب در استقبال او گفته

آن پیکر سفید در آن جامه سیاه و آن عارض لطیف در آن طره دوتاه
ماهی دو هفته است گرفته نقاب ابر و آینه ایست رنگ گرفته بزنک آه
و نیز فرموده است^(۱)

کاشکی دلبر من بادل من داد کند گاهگاهی بنگاهی دل من خاد کند
تا آنجا که گوید

خرم آن لیلی ز عمار بدان شیرینی دل مجنون مرا روزی فرهاد کند
بچون بر آن روی و بر آن موی وز باد همی

دل من یاد ز فرموده استاد ~~کند~~
(آینه زلف بر آن عارض گوئی که همی

به پر زاغ کسی آتش را باد کند)
باده تلخ دهد بوسه شیرین ندهد

داوری گو که میان من و او داد کند ؟
در مقطع این غزل استشهاد کرده گوید

زاین سپس آید هر شاعر و استاد ادیب :
بخست استادی ! نام تو را یاد ~~کند~~

(۱) در این غزل تضمین شعر ~~صالح مروی~~ که از مقدمین
است نموده و جز ایشان از متأخرین نیز ابونصر فتح الله خان شیبانی
هم شعر مذکور را در غزل خویش تضمین نموده که مطلع آن غزل اینست
سرور اقام چرا مردم آزاد کند که او خدمت آن فد چو شمشاد کند
غزل مذکور در دیوان ابونصر که باسم ~~کتاب~~ منتخبات شیبانی
مشهور بطبع رسیده شده منظور است هر که خواهد بدانجا رجوع کند!

از فریده های ادبی که تا کنون کسی در صدد تنظیم آن بر نیامده و استاد مرحوم در نظم آن منحصر بفره است قضیه ترتیب لب آس است (پیشینیان در باره نرد و شطرنج در اشعار خود سخن بسیار سروده اند من جمله مرحوم قیب الممالک شیرازی در این رشته داد سخن داده چنانچه گوید

شب دراز است ایها القاضی بیا بازی کنیم

بیدغل در بازی امشب با تو انبازی کنیم

بازی شاهانه یا نرد است یا شطرنج و (۱) آس

اولا این نرد اگر مردی بیا بازی کنیم

گو تو از یک شیش و بش خواهی بتازی پیش پیش

با دوشش آریم و در بندیم و خود سازی کنیم

الخ الخ . . . که در دیوان قیب الممالک مطبوع و مسطور

است (لکن در خصوص آس هیچکدام را سخنی بسزا نیست و این معنی اختصاص بقید استاد دارد و من بنده از ان جمله آنچه در حافظه باقی مانده در این مقام هدیه از باب دانش مینمایم اشعار ذیل در دیوان مسطور است لکن نه بنحو تمام و کمال چه نسخه اصلی آن در حین جمع آوری دیوان مفقود شده بود و آنچه استاد از آن در خاطر داشت بفرمود و منش در دیوان ثبت کردم و بنا با ظهور استاد تقریباً نصف آن بیشتر در حافظه اش نمانده بود و اینک از آنچه در دیوان مضبوط است چند بیکره در حافظه ام باقیست که مینگارم قال رحمه الله وأجاد

باز هنگام لب آس آمد شب شد و گاه شرب کاس آمد
وقت سرگرمی حواس آمد گاه تحریک جید و رأس آمد

ایها الناس العبوا بالأس

أما آلاس آفة الأفلاس

(۱) بعضی گویند شطرنج معرب شد رنج است و این قول بعقیده

نگارنده سنی ناخوش است لیکن ادیب فاضل صلاح الدین صفدی در شرح دیوان متبنی گفته که شطرنج معرب شش رنگ است چه آلات وی شش است !

تا یکی بستن از دو خال افشار یا بحزم وزیر فتح حصار
 نردو شطرنج را بهل بکنار وز ترم هم امید برد مدار
 آس میباز ز اینچنین بازی
 نبسود بازی به ممتاری ❀
 بازی نقد و خوب و رندانه بهم آمیز خویش و بیگانه
 خرد افزای مرد فرزانه ❀ الغرض بازی است شاهانه
 باخت هرگز ندارد این بازی
 ویژه گر نقش کرد دم سازی
 در قمار از میان اهل نشست طرفه شیخی مرا بود همدست
 روز را دلق پوش و سبجه بدست شب سزاوار هر چه گوئی هست
 شیخی خوب و دلفریب و ظریف
 در شراب و قمار کهنه حریف
 دلبر نغز و شاهد خوبست ترک با کبر و ناز مطلوبی است
 خانمان سوز و شهر آشوبی است بوسی از نژاد یعقوبی است
 مادری کا پنچنین پسر زانید
 بود خورشیدی و قمر زانید
 دست آسی همیشه داشته باش رایت مکروهن فراشته باش
 همت خود بدان گماشته باش نیک بر لوح دل نگاشته باش
 که اگر فرصتت روی نمود
 روی خصم تو سوی دیگر بود
 حیلت آغازی و فسون و دغل هر چه داری برون کنی ز بغل
 پس بصد گونه شید و مکرو حیل هر چه خواهی عوض کنی و بدل
 اندک اندک عمامه را کج کن
 توپ افعال را مروج کن
 آنکه بود آس را نخست استاد واندر او داد اوستادی داد

بنهاد این نهاد را بنیاد
 مایه او به پنج پایه نهاد
 آس و پس عام و بی بی و سر باز
 بس لکات ای ندیم نکته طراز
 (از این بعد شروع در ترتیب بازی است که از حافظه ام محو
 گشته تا آنجا که گوید)

گر فریاد یکجریف از بین
 حرکت الحید و افتح الشفتین
 توب زن خوب زن علی الطرفین

هی بتوب و بتوب گردون کوب

خانه طالت حریف بکوب

الغرض لات و بینواشان کن
 از سپید و سیه جداشان کن

بهم و رنج مبتلاشان کن
 بسا تپی دستی آشناشان کن

باز گیر از همه تلید و ظریف

می جهل یک بشیز در یک کیف

و در طرف بود آن نگار شفیق
 آنکه خنده دو لیل او بقیق

باچ او کن بدل به ... رفیق
 که جز این شیوه نیست شرط طریق

پس بمن کن حواله از کم و بیش

بخدا مستحکم و درویش

چون حریفان همه بکشمکش اند
 باخت را ترش روی و سر که و شند

همه در اضطراب و در طیش اند
 چشم خود باز کن که کف نکشند

فشان کف کشیدن و جفت است

شیخنا مال تو مگر مفت است

قم .

این بیت ذیل را روزی بداهه در مجلس درس فرمود و در
 حیوان نوشته نشده

تکیه بر حسن عمل نیم جوی نتوان کرد

توجه داند که چه منظور است

قیامه استاد - از حیث قامت دارای درجه متوسط بود پیشانی گشاده و ابروان اجرد کوتاه و لبان باریک پریده رنگ سیلتان آویخته و محاسن کوتاهی داشت طرز لباسش جامم بین جدید و قدیم عمامه در نهایت کوچکی بر سر میگذاشت و موی سرش اندکی بلند اما صاحبین اخلاقی نه پاندمرجه بود که بتوان عسری از اعشار آنرا فنکاست من در همه قولها فصیح در وصف شطیل وی اُخرس اکتون بدین مقدار مکه می گفته و قبه آنرا استاد را در طی ترجمه صفای اصفهانی اشاره خواهم نمود

اعتقاد غزلها و اشعاریکه در ضمن اینجملات ناقص دیده میشود از آنستکه من بنده در این ضمن ایراد نمودم همانا از مستحویات قوه حافظه بوده و نسخه تمامش را اکنون دسترسی ندارم لرباب دانش مذکور خواهند داشت والسلام علی من اتبع الهدی

ملایر - ۲۹ دیماه ۱۳۰۵ عبدالحمید - اشراق خلوری

عادات و رسوم

آداب مذهبی هر قومی مربوط به ادانت و رسوم آن نیست هر روز ایام و تکرور دهور آداب مذهبی را عادت و رسم میکنند ما ایرانیهای مسلمان از نیاکان پارسی خود چیزهایی داریم که سابق براین دآب مذهبی بوده و اکنون از عادات و رسوم بشمار میرود اغلب منشأ و ریشه خرافات و موهومات از همین جا شروع شده و بجرکات قبیحه و افعال مذمومه ختم میگردد

خلط و مزج آلابش و پیرایشی او را مسموخ و نتیجه منظوریه واضح آنرا معکوس میکند باین جهت بنده ز تحقیق ماخذ آن معتور است چه که نتیجه ای جز قویت خرافات و موهومات و مسموخ ساختن اذهان مردمان ساده لوح نخواهد داشت